

## یک دوبیتی پهلوی

حبیب برجیان\*

زبان پهلوی را اوستادم  
مقام عاشقی را از برستم

چکیده

مقصود ما از پهلوی همان است که باباطاهر همدانی در بیت فوق از آن یاد نموده و آن به گروهی از گویش‌های رایج در جبال و آذربایجان اطلاق می‌شده که بقایایش در نواحی خلدخال و قزوین و طارم (گویش‌های تاتی)، وفس و آشتیان و محلات و کاشان (راجی)، اصفهان (ولایتی)، یزد (گبری) و سمنان نفس‌های واپسین را در برابر موج فراگیر زبان ملی می‌کشند. نه همان امروز، در گذشته نیز گویش‌های پهلوی همواره مقهور آبر زبان فارسی دری بوده و از خود ادبیات درخور اعتنائی بیادگار ننهادند. آنچه از این رشته گویش‌ها مانده قطعه‌های پراکنده در آثار ادبی و تاریخی فارسی و بیشتر عبارت از دوبیتی‌هایی است که عادتاً فهلویات خوانده می‌شود. از آنجا که عموم فهلویات موجود، کتابت درستی ندارد قرائت آنها همواره با دشواری همراه بوده و کمتر پیش آمده که از مرز حدس و گمان به سامان یقین رسیده باشد. کنجکاوی ما در فهلویات از آن روست که این آثار بالقوه به شناخت ما از تاریخ

زبان‌های ایرانی می‌افزاید. در زیر، با ابزار زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی، خوانشی برای یک دوبیتی مهجور پیشنهاد می‌کنیم و برآوردی از خاستگاه آن به دست می‌دهیم.

کلیدواژه: فهلوی، دوبیتی، رازی، گویش‌های ایرانی شمال غربی.

در شماره دوم مجله گویش‌شناسی چند سروده محلی نویافته به توسط استاد ایرج افشار منتشر شد. این اشعار مشتمل است بر شش دوبیتی طبری و یک دوبیتی «پهلوی» و یک دوبیتی «نیساپوری». سروده‌های طبری را در متون طبری (ضمیمه پانزدهم مجله آیینه میراث) که در دست انتشار است، تشریح کرده‌ام. در اینجا به دوبیتی پهلوی می‌پردازم.

این دوبیتی ذیل عنوان «بلسان البهلوی» در جنگ خطی مورخ ۶۵۱ متعلق به کتابخانه آیه‌الله مرعشی در قم درج گردیده. این مجموعه بیاض در جلد سی و یکم فهرست کتابخانه مزبور معرفی شده و خط آن از اوایل سده هشتم هجری دانسته شده است (افشار، ۱۳۸۴، ص ۶۷). استاد افشار در مجله میراث شهاب نسخه خطی را معرفی نموده و فهرستی از مندرجاتش آورده‌اند. (لیکن در این فهرست نشانه‌ای از دوبیتی «پهلوی» نیافتیم.)

در زیر ابتدا صورت مکتوب دوبیتی را با رعایت نقص در نقطه گذاری عیناً می‌آوریم و سپس آن را تشریح و معنی خواهیم کرد.

\*\*\*

بلسان البهلوی

بسرمانا شبی بودا به ببنی<sup>(۱)</sup> مهم بامیته خون و خا به بیبی<sup>(۲)</sup>  
بسروازی<sup>(۳)</sup> چمن کی با ندارد اگر خوازی دوازم دا به ببنی<sup>(۴)</sup>

تجزیه و تحلیل

● به ننی یا به بی در ردیف مصراع‌های اول و دوم و چهارم. ظاهراً مصحف ببینی است، مرکب از پیشوند وجه التزامی به، ماده مضارع بین، شناسه ی. شناسه می تواند

۱. حرف اول و دوم نقطه ندارد.
۲. حرف‌های اول و سوم نقطه ندارد.
۳. حرف اول نقطه ندارد.
۴. حرف‌های اول و دوم نقطه ندارد.

ناظر بر دوم شخص مفرد یا سوم شخص مفرد باشد. شناسه سوم شخص مفرد در ندارد (مصراع ۳) است. بنابراین در اینجا بپینی در همان صورت و معنی فارسی بکار رفته. یادآور می‌شویم که بخلاف فهلویات دیگر، ماده فعل دیدن -vīn نیست. اما چون در هیچیک از سه بسامد حرف باء نقطه ندارد، شاید منظور تلفظ -βīn بوده باشد.

● **ببرمانا** (مصراع ۱) یعنی «به بر [من] بمان!» احتمال این که این کلمه با ماده \*bram «گریه» مرتبط باشد منتفی نیست. اما bar بمعنی «در، باب» با فحوای کلام نمی‌خواند. ● **بو** (مصراع ۱) «باشد» (وجه تمنایی).

● **دا** (مصراع‌های ۱ و ۴) «تا» (حرف اضافه)، قس: فارسی میانه مانوی dā، طبری کهن دا (در ترجیع‌بند قطب رویانی، مصراع ۱؛ بنقل از ابن اسفندیار، ترجمه براون، ص ۲۶۰؛ قس: برجیان، ۱۳۸۸، ص ۹۱؛ نیز در ترجمه زیدی قرآن به زبان طبری دا [برجیان، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲])، فارسی قمی<sup>(۱)</sup> دا (صادقی، ص ۶۳).

● **مهم** (مصراع ۲) «ما و من». «ماه» کنایه از «رخسار» است. ● **بامیته** (مصراع ۲) «آمیخته»: صفت مفعولی، مرکب از پیشوند به، ماده ماضی آمیت، پایانه -a. در ماده فعل، تحولی که از خوشه ایرانی باستان \*xt به t دیده می‌شود، در زبان‌های زنده ایرانی شمال غربی قاعده است. افزودن پیشوند به صفت مفعولی در مازندرانی قاعده است (یادداشت‌های نگارنده)؛ نیز در تاتی ناحیه قزوین: ابراهیم آبادی b-iušast-ā «جوشیده»، چالی be-pāt-ā «افشانده، پاشیده»، سگزآبادی bevašta «دویده» (یارشاطر، ۱۹۶۹، ص ۲۵۰-۲۵۱). در گویش افر صفت مفعولی غالباً پیشوند می‌گیرد ولی نه همیشه (برجیان، ۲۰۰۸ ج، فقره ۳-۱۴-۲). در گویش‌های مرکزی نواحی کاشان و اصفهان، پیشوند گاه به صفت مفعولی افزوده می‌شود (برجیان، ۲۰۰۸ آ؛ همو ۲۰۰۹؛ قس: نمونه‌های همگی بی‌پیشوند در لکوک، ۲۰۰۲، ص ۲۳۰-۲۳۱).

● **خا**. در بدو امر بنظر می‌رسد سوده «خاک» باشد که با کلمه پیشین ترکیب «خون و خاک» را بسازد (قس: «خاک و خون»). نه در فهلویات قدیم و نه در گویش‌های امروزی شمال غربی خا را در معنی «خاک» یافتیم. بنابراین خا را در معنی «خوی، عرق» باید پذیرفت.

۱. در مورد فارسی قمی، دکتر علی اشرف صادقی راهنمایی کردند. از ایشان سپاسگزارم.

● **بسرואزی** <sup>(۱)</sup> «به سربازی». سرואزی حاوی ماده مضارع واز یا واژ است (قس):  
دوازم در مصراع بعدی). ز نوشتنِ واز کاتبی که پهلوی را در عنوان این دوبیتی پهلوی  
نوشته نامنتظر نیست.

● **چمن، ظاهراً** «چو من، چو من»، با املاى نامتعارف. اگر چمن نوشته شده بود باز  
معنى مى داد. در فهلویات و هم در گویش‌های زنده تاتی و طالشی، حرف اضافه  
پیشاینده -je/-ji «از، با» با ضمائر شخصی ترکیب می‌شود.

● **کی** شاید تصحیف کس باشد و در هر دو صورت ظاهراً بمعنی «کس» است. در  
فهلویات کیچ به همین معنی آمده است. شاید kīy صورتی دیگر از آن باشد.

● **با** شاید تصحیف یا یا جا، هر دو بمعنی «جا»، باشد.

● **خوازی** «بخواهی». ماده مضارع خواز در چند زبان خویشاوند نظایری دارد:  
پارتی و فارسی میانه طرفانی -wxāz، گرگانی خواز (برجیان، ۲۰۰۸ ب)، طبری قدیم  
خواز در کینخواز «کینخواه» (ابن اسفندیار، ج ۲، ص ۱۰۴)، گویش روستای آهار در  
رودبار قصران خازنده «خواستگاری» (کریمان، ج ۲، ص ۸۵۹)، آشتیانی خازیار  
«خواستگار» (کیا، ص ۵۵)، اورامانی -wāz، آذری قدیم huzdan «خواستن» (پارشاطر،  
۱۹۸۹).

● **دوازم** «دربازم، ببازم»، مرکب از پیشوند فعلی -da و ماده مضارع واز که شاید واژ  
خوانده می‌شده زیرا مشتق است از ماده ایرانی باستان -wāča\*؛ در موضع بین المصوتین  
-č- تبدیل می‌شود به z در فارسی و به ژ یا ڙ در زبان‌های شمال غربی.

\*\*\*

بنابراین، قراءت و مدلول مصراع‌های یازده‌هجایی دوبیتی عبارت است از:

ba bar mānā šabē, bū dā baβīnē  
mah-am bāmēta xōn u xā baβīnē  
ba sarvāži ču man kas/kīy yā nadārad  
agar x<sup>w</sup>āzē davāžam dā baβīnē

به بر [من] بمان شبی؛ باشد تا ببینی  
ماه من در آمیخته به خون و خوی ببینی

۱. حرف اول بی‌نقطه است.

به سربازی جایگاه کسی چون من نیست  
اگر خواهی [سرم را] ببازم تا ببینی

\*\*\*

برای یافتن محلّ سرایش، عنوان «پهلوی» کفایت نمی‌کند، زیرا بر اشعار کلیه گویش‌های غیرکردی ربع شمال غربی ایران دلالت دارد. ماده‌های آمیتو\* و واژ نیز کمک نمی‌کند زیرا در عموم فلهویات کاربرد دارد. تنها دو کلمه این دوبیتی کاربرد جغرافیایی محدودتر دارند. یکی خوازی است که به همین صورت فقط در طبری قدیم و آثار حروفیه به گویش استرابادی و نیز گویش‌های زنده رودبار قصران، در درّه جاجرود واقع در پشت کوه‌های شمال شهر تهران، یافته‌ام. دیگر حرف اضافه‌داست که در طبری قدیم و فارسی شهر قم (در معنای «تا زمانی که») کاربرد دارند. از شقّ طبری باید چشم پوشید زیرا این دوبیتی طبری نیست (بدلیل حضور ضمیر شخصی پیوسته، یاء وحدت، حروف اضافه پیشایند). آنچه می‌ماند گویش‌های رودبار قصران و قم است. این قلمرو جغرافیایی بری دلالت دارد. بنابراین زبان پهلوی دوبیتی را می‌توان رازی شمرد.

#### منابع

- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، ۲ جلد، طهران، ۱۳۲۰. ترجمه انگلیسی ادوارد براون، کمبریج، ۱۹۰۵.
- افشار، ایرج، «چند سروده طبری، نیسابوری و پهلوی»، گویش‌شناسی، سال اول، ش ۲، ۱۳۸۳، ص ۴-۶.
- \_\_\_\_\_، «رباعیات نسخه ۱۲۵۹۸ (دو فهرست کلیدی)»، میراث شهاب، سال یازدهم، ش ۱ و ۲، پیاپی ۳۹-۴۰، ۱۳۸۴، ص ۶۷-۱۰۰.
- برجیان، حبیب، متون طبری، تهران (ضمیمه ۱۵ مجله آینه میراث)، ۱۳۸۸، در دست طبع.
- صادقی، علی اشرف، فارسی قمی، تهران، ۱۳۸۳.
- کریمان، حسین، قصران، ۲ جلد، تهران، ۱۳۸۵.
- کیا، صادق، گویش آشتیان، تهران، دانشگاه تهران، شماره ۳۸۴، ۱۳۳۵.
- Borjjan, H., "Jarquya, district and dialect," *Encyclopedia Iranica* XIV, 2008a, pp. 582-588.

\_\_\_\_\_, "The Extinct Language of Gurgan," *Journal of the American Oriental Society* 128, 2008b.

\_\_\_\_\_, "The Komisenian Dialect of Aftar," *Archiv Orientalní* 76/3, 2008c, pp. 379-416.

Borjian, H., "Jowšaqan, district and dialect," *Encyclopedia Iranica* XV, 2009, pp. 77-81.

Lecoq, P., *Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran Central)*, *Acta Iranica* 39, 2002.

Yarshater, E., *Median Dialect Studies I. A Grammar of Southern Tati Dialects*, The Hauge, 1969.

\_\_\_\_\_, "Azerbaijan vii," *Encyclopaedia Iranica* III, London and New York, 1989, pp. 238-245.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی